



اقتدار دینی

مؤلف: مانابو وایدا

ترجمه: علیرضا شجاعی زند*

ادیان بوده است. معمولاً به اقتداری که مشروع شناخته شده بایستی احترام گذارد؛ و در مقابل، با «اقتدار مطرود» (Rejected Authority) باید به مخالفت برخاست.

اقتدار در ادیان ابتدایی

در میان بسیاری از مردمان ابتدایی، اقتدار در سنت‌های شفاهی اجتماع ایلی تجسم می‌یافت. حاکمیت برتر سنن شفاهی، اقتداری الزام‌آور را بر اجتماع ایلی تحمیل می‌کرد. قادر برتر، اسطوره‌هایی بودند که از افسانه‌ها و داستان‌های ساختگی بیرون می‌آمدند. اسطوره در جوامع ابتدایی به سه دلیل حامل اقتدار بود:

- ۱ - اسطوره‌ها سرگذشت‌هایی حقیقی بشمار می‌رفتند، نه یک داستان ساختگی صرف یا افسانه و قصه‌های خیالی کودکانه.

- ۲ - اسطوره سرگذشت مقدسی بود که رفتار خدایان و دیگر موجودات الهی را در آغاز دوره اسطوره‌ای، شرح می‌داد. «میرچالیاده»^۲ در *illo tempore* (آن زمان) بیان کرده: آنچه رخ داده، برای مردمان اولیه نمایانگر حقیقی برتر و عظیم‌تر از وقایع تاریخی شناخته شده، بوده است. اسطوره‌ها از آن جهت معتبر بودند که حقیقت مطلق وقایع در آغاز دوره اسطوره‌ای را فاش می‌کردند.

اقتدار، پدیده‌ای فراگیر و دائمی در تاریخ ادیان است؛ و در این ارتباط معمولاً از اقتدار «سنتی» (Tradition)، اقتدار «نصوص دینی» (Scriptural)، اقتدار «کلیسایی» (Ecclesiastical) و اقتدار «تمدن‌ها» و امپراطوری‌های مبتنی بر داعیه دینی یاد می‌شود. همان طوری که قدرت قانونی (Legitimate Power) طالب اطاعت و پیروی است، در ادیان ابتدایی و باستانی و اصولاً هر جا که تقاضایی برای نظم بوده، این طلب نیز وجود داشته است.

در دوره‌های مختلف تاریخی، ادیان گوناگون با گردآوردن منابع ضروری اقتدار، در ایجاد و حفظ نظم مشارکت داشته‌اند؛ این منابع متنوع‌اند لیکن عمده‌ترین آنها به شرح زیر است:

- «اشخاص» که معمولاً در انواع گوناگون رهبران مانند: پادشاهان، بنیانگذاران دین و رهبران اجتماعی دینی طبقه‌بندی می‌شوند.

- «متون مقدس».

- «سنن»، اعم از شفاهی و کتبی، شامل حقایق

تعلیماتی (Doctrinal Truths) و دستورات اخلاقی.

- «اجتماعات دینی» همراه با دستگاه کشیشی و

مناسک آیینی.

- «آگاهی شخصی».

پرسش از مشروعیت (Legitimacy) این یا آن

اقتدار، همواره باعث بروز تنش و تضاد درون و بین

* - علیرضا شجاعی زند، پژوهشگر و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی.

۳- این واقعیت تاریخی انتقالی که در illo tempore رخ داده، مدلی مثالی برای فعالیت‌های بشری در جوامع ابتدایی ارائه می‌کرد. طبق نظر «برائیسلاو مالینوفسکی»^۳ اسطوره به عنوان منشور واقعیت‌های اجتماعی تثبیت شده، شامل باورها، اعمال دینی، اخلاقیات و قواعد روزمره رفتار، عمل می‌کند.

این سنت معتبر و قدسی، از طریق مراسم عضویت، به صورت شفاهی از بزرگسالان به نوبالغان انتقال می‌یابد. داوطلبان این مراسم، فرایند نمادین «مرگ» و «تولد» دوباره را فرا می‌گیرند و دقیقاً از طریق این «فرایند روحانی تجدید نسل» است که آگاهی بیشتری را درباره ناگفته‌های رسوم قومی بدست می‌آورند: آشنایی با اسطوره‌ها به عنوان حاملین اقتدار سنتی. در این مراسم، آنها از خدایان و منشاء جهان، اسامی الهه‌ها، نقش و ریشه جشن‌ها و البته رموز اخلاقی و قواعد رفتاری سخن می‌گویند. بنابراین، مراسم عضویت موجب می‌شود تا فرد داوطلب، آگاهی معتبری از حقیقت و عرفان را که برای ادامه حیاتش به عنوان موجودی بشری ضروری است، فراگیرد. معرفت راجع به واقعیت‌های برتر و بالاترست که نظم در جوامع ابتدایی را که او در آن زندگی می‌کند، حفظ خواهد نمود.

اقتدار در ادیان باستانی

ظهور تمدن‌های عظیم در «مسیوپوتامیا»^۴، مصر و هندوچین در طول هزاره دوم و سوم قبل از میلاد، نقطه عطف مهمی در تاریخ است. تمامی این تمدن‌ها در جوار رودخانه‌ها پدید آمده و پا گرفته‌اند. برای کنترل طبیعت و تولید خرمی پربار، باید یک نظام آبیاری شکل می‌گرفت؛ این ضرورت خود باعث شکل‌گیری سازمان اجرایی مناسبی که توسط نهاد سلطنت اداره می‌شد، گردید. وجود نظامی مکتوب برای این توسعه، یک ضرورت ذاتی (Sine qua non) بشمار می‌رفت.

در چنین شرایطی، اقتدار سنتی شفاهی - که به عنوان فرهنگ ابتدایی شناخته می‌شد - به جایگزین شدن با سنت‌های مکتوب تبلور یافته در متون ادبی تمایل پیدا می‌کند. این متون ابتدائاً در کاخ‌های سلطنتی و معابد خلق شد. کسانی که کار تفسیر و انتقال آن را به عهده داشتند، عمدتاً کاتبان و روحانیان بودند؛ آنها تنها حاملان سنت‌های مکتوب به شمار می‌رفتند. برای مثال در چین، صاحب منصبان دولتی در فکر تصاحب «فره»

جادویی» (Magical Charisma) از طریق فضیلت انس‌شان با قدمای «کنفوسیوس» بودند. این مقامات، مطالعه، تفسیر و انتقال پیام‌های اصلی کنفوسیوس را محور فعالیت‌های خویش قرار دادند. بینش آنها مقدمتاً سوگیری سیاسی داشت و نهایتاً نیز آنها یک نظم اجتماعی با نباتی را به طور فوق العاده پدید آوردند. در هند، «برهمن»^۵ها پایگاه مقتدری را در جامعه به سبب علم باطنی‌شان از «واداها»^۶، «برهمن»ها و دیگر متون مقدس تصاحب می‌کردند. نه تنها در چین و هند، بلکه در باختر نزدیک باستانی نیز کاتبان و روحانیانی که به عنوان حافظان سنت‌های مکتوب خدمت می‌کردند، عمده شخصیت‌های دینی صاحب اقتدار به شمار می‌رفتند. با این حال، این پادشاه بود که اقتدار برتر را در اختیار داشت. در تمدن‌های باستانی، دولت به عنوان اجتماعی دینی، کارکردی به مثابه عالم کون داشت و پادشاه، شخصی با مسئولیت برتر برای حفظ این نظام هستی محسوب می‌شد. اقتدار امپراطوری از جانب ایدئولوژی پادشاهی که بر اسطوره‌ها مبتنی بود و جشن‌های شعائری، خصوصاً جشن سال نو تقویت می‌شد. ایدئولوژی‌ای که برای مشروع ساختن اقتدار امپراطوری بکار می‌رفت، از منطقه‌ای به منطقه دیگر تفاوت می‌کرد. لذا طبیعت شخص پادشاه و نقشش در نظام جهانی، حسب جوامع مختلف، به طور متنوعی درک می‌شد و این برداشت، به دیدگاه دینی این جوامع از زندگی و جهان بستگی داشت.

برای مثال؛ در مصر باستان، پادشاه به عنوان ذاتی الهی تلقی می‌شد. تاجگذاری که معمولاً در آغاز سال نو جشن گرفته می‌شد، نه بر خداگونگی، بلکه بر مظهر یا تجلی ذات خدا بودن دلالت می‌نمود. مادامی که او حکومت می‌کرد، با «أروس» خدا همسان انگاشته می‌شد. ر واقع او تجسم «اوروس» در وجود زمینی‌اش بود. اما با مرگش او به شکل مرموزی به «اوسیریز»^۷، خدای رستاخیز و ابدیت مبدل می‌گردید. پادشاهی مصریان، به شکل وثیقی با طرح آفرینش قرین بود. برای مثال؛ پادشاه جدید روزهایی را به طور نمادین بر تپه‌ای شنی - سزمین «اول» - که طبق اسطوره خلقت نزد مصریان، در روز ازل سر از اقیانوس اولیه برآورده بود، می‌نشست. فراز آمدن پادشاه بر تخت پادشاهی، مراسم «باز تأیید» ظهور یک عالم بدون هرج و مرج از آب‌های اولیه بود.

بنابراین پادشاه، واقعه خلقت را با بر تخت نشستن از نو تجدید می‌کرد.

در «مسوپوتومیا» نیز پادشاه نقش حیاتی مهمی در بسامانی نظم هستی به عهده داشت. (enuna elish) حماسه بابلی آفرینش، طی مراسم سال نو بازخوانی می‌شد و به تصویب مجدد می‌رسید. هدف اولیه از بازخوانی و تصویب مجدد اسطوره خلقت، نوسازی و تجدید عالم وجود بود. پادشاه، نمایندگی خدای «ماردوک»^۹ بر روی زمین را داشت و آنچه را در ازلیت رخ داده بود، در قالبی اسطوره‌ای تکرار می‌کرد. به هرحال پادشاه، در «مسوپوتومیا» ی باستان، تا وقتی که در جشن‌های نمایندگی «ماردوک» شرکت نمی‌کرد، به عنوان وجودی الهی تلقی نمی‌شد. او ذاتاً موجودی فانی بود، نه الهی؛ و به عنوان «بنده‌ای برگزیده» (Chosen Servant) صرفاً نماینده خدایان در روی زمین به شمار می‌رفت.

پادشاه در چین باستان، «بشری برجسته» (Unique Man)، همانند «پسر آسمان» (Son of Heaven - t'ien - tzu) خوانده می‌شد. پسر آسمان کسی بود که «فرمان آسمان» را دریافت می‌کرد. اندیشه فرمان آسمان متضمن این معنا بود که اقتدار امپراطوری نمی‌تواند اندوخته پایداری برای حاکم به شمار رود؛ چرا که آسمان اختیار کامل در اعطاء و باز پس‌گیری فرمانش را دارد. به درستی همانند «خدای اسرائیل» باستان، که آزادی مطلق در اعطاء و بازپس‌گیری فرمایش یا «بخشش فیضش» (Gift of Grace) به حاکم زمینی داشت. «پسر آسمان» چینی، بر حسب «دودمان پادشاهی» اش، (Genealogical) آشکارا چیزی برای انجام نداشت؛ همان طور که در مصر یا ژاپن باستان، جایی که پادشاه، فرزند یا تجسم خدای حقیقی تلقی می‌شد، نداشتند. او صرفاً نماینده زمینی آسمان یا تبلور خواست آسمان بود.

پادشاه چین نیز که به عنوان «بشر برجسته» تلقی می‌شد، مسئولیت اصلی را در حفظ نظم گیتی به عهده داشت. او نظم عالم کون را در حمایت آسمان از منضبط و هماهنگ نمودن اصول «یین» و «یانگ»^{۱۰}، از طریق به کاربردن آن در ساختار مراسمی «مینگ تانگ» (ming tang) به عنوان بهترین تمثیل، حفظ می‌کرد. این ساخت، تصویری از جهان (imago mundi) را می‌نمود و نقشه

میدانی را نشان می‌داد که نمادی از زمین داشت و به وسیله سقفی مدور به عنوان نماد آسمان پوشیده می‌شد. صور دیگر، اتاق‌های دوازده‌گانه‌ای بودند که گردش سال را منعکس می‌کردند. این ساخت کلی، دیاگرامی از پهنه مکان و زمان، به مثابه یک نظام هستی کوچک مجسم می‌کرد. در این مکان، پادشاه مناسک عبادت و قربانی برای آسمان و زمین و ارواح بی‌شمار را به منظور جلب مرحمت‌شان در حق عالمیان به نظاره می‌نشست. هنگام آغاز فصول ماهها، او در اتاق مناسب از پیش ساخته شده جلوس می‌کرد. برای مثال؛ در ماه دوم بهار، پادشاه به جهت شرف می‌نشست و لباس سبز می‌پوشید - رنگ بهار و شرف - در حالی که در پاییز او به سمت غرب قرار می‌گرفت و لباس سفید مناسب مراسم پاییز و غرب را بر تن می‌کرد. پادشاه از این طریق، آسمان را در تضمین برآمدن اصل «یانگ» در بهار مدد می‌رساند؛ در حالی که در پاییز او سربر آوردن اصل «یین» را مساعدت می‌کرد. اساساً انتظار بر این بود که پادشاه چین خود را با حرکت نظام هستی هماهنگ سازد.

اقتدار در ادیان گذشته

ظهور بودیسم، مسیحیت و اسلام یک نوآوری در تاریخ ادیان بشمار می‌رود. در حالیکه در ادیان ابتدایی باستان، اقتدار دینی، همانند سنت‌های شفاهی یا مکتوب اجتماعات و دولت‌های ایلی، در پادشاهان مقدس تجسم می‌یافت. در این ادیان، اقتدار نهایتاً از بنیانگذار اجتماع ایمانی جدید و آگاهی دینی‌اش ناشی می‌شد. در نتیجه، ساخت اقتدار و سنن مشروع در ادیان گذشته به نحوی توسعه یافت که بی شک به طور کاملاً واضحی با ادیان ابتدایی و باستان، تفاوت داشت.

بودیسم

اقتدار «بودا»^{۱۱} براین عقیده استوار بود که او «دارما»^{۱۲}، قانون جهان هستی را از طریق آگاهی شخصی‌اش از «روشنایی» کشف کرده است. او خودش طبق آن زندگی می‌کرد و در بستر مرگ نیز تمسک به آن را به عنوان تنها اصل راهنمای زندگی به موالیانش توصیه نمود.

این حقایق، فی نفسه بدهتی نداشتند، بلکه تعلیم و تفسیر صادقی از سوی بودا بشمار می‌رفتند که مقبول پیروانش بود. پس از مرگ بودا، مریدان نزدیکش،

مسئولیت جدیدی را برای درک موفق ایده‌های بودا به عهده گرفتند. لاجرم سنن مهمی که تا قبل از مکتوب شدنش در آخرین سده قبل از میلاد، صورت شفاهی داشت، نمایان گشت. این سنن شفاهی معتبر، شامل محفوظات و تفاسیر آموزشی بودا راجع به «دارما»، قواعد رفتار و «وینایانا»^{۱۳} می‌شد که برای مقررات «سمغا» (sarngha) یا اجتماع بودایی تدوین شده بود.

در هر صورت هیچ حکم مجردی از کتب مقدس که توسط بودایی‌ها به صورت عالم گیر پذیرفته شود، وجود ندارد. اساساً شکل‌گیری و گسترش چنین احکام شرعی با توجه به طبیعت غیر متمرکز اجتماع بودایی و فقدان یک اقتدار کلیسایی محوری بر اخذ و صدور تصمیمات اصولی، محال بوده است. بودیسم از اوان تاریخش به سازمان‌های رهبانی محلی‌اش اجازه می‌داد تا به صورت مجموعه‌های خودگردان و مستقل، بر طبق آموزش‌ها و مقررات تربیتی موروثی‌اشان، اداره شوند. چنان که انتظار می‌رفت، گسترش فرقه‌های رهبانی خودمختار یا «دبستان»ها (Schools) باعث بروز وجوه متفاوتی از قوانین مقدس گردید؛ بی‌آنکه نسبت به بی‌اعتبار شدن اهمیت مفهومی این قوانین یا وحدت نظر اجتماع بودایی به عنوان یک کل، نگرانی وجود داشته باشد.

در پشت همه قرائن در مورد غیبت جنبه مناسبی احکام شرعی و اقتدار کلیسایی، اصرار بودا بر برتری خود آگاهی و بی‌واسطه بودن آگاهی و درک شخصی حقیقت قرار داشت. احکام شرعی متون مقدس در بودیسم، غالباً به لحاظ مفهومی معتبر بودند؛ لیکن در عمل فقط در سطح فرقه‌های رهبانی یا دبستان‌ها کارکرد داشتند. به علاوه مفهوم احکام شرعی، به خودی خود در تضاد با عقیده بودایی در بی‌واسطگی تجربه روشنائی قرار می‌گرفت.

این تمایل عمومی در کناره‌جویی از متون مقدس سنتی و تلاش در جهت کشف بصیرت، حکمت و برداشت‌های جدید، در «ماهایانا»^{۱۴} بودایی که در قرن اول میلادی ظهور کرد، مشهود است. این گرایش با آنچه که در «تراوادا» (theravada) دیده می‌شود و بودیسم را در قالب‌های سنتی آن، خصوصاً نسبت به مفاهیم بودا و دارما می‌پذیرد، کاملاً فرق دارد. معنای بودا در ماهایانا تغییر کرد؛ به طوری که او دیگر آن

شخصی نبود که روشنائی را در قرن ششم قبل از میلاد به چنگ آورده بود، بلکه به عنوان متجلی شده در تاریخ «دارما کایا» (dharmakaya) تلقی می‌شد و به مثابه اصل جهانی فراگیر در تمام موجودات، زمینه تمامی تعبیر ازلی از ذات بودا را پایدار می‌ساخت. بودا در موعظه «اوج حرص» (vulture peak) - همان طور که در متون مقدس ماهایانا آمده - یک انسان مبشر که با دسته‌ای از پیروانش سخن می‌گوید، نیست؛ بلکه یک ذات انتقالی تاریخی است که خود را نمایندۀ تمام عالم خطاب می‌کند. متون مقدس ماهایانا، مدعی استمرار الهامات لایزال اصل جهانی دارما کایا می‌باشند و به دور شدن از سنتی که عمیقاً ریشه در زندگی خاص بودای تاریخی دارد، متمایل‌اند. یک متن مقدس وقتی مفید تلقی می‌شود که بتواند فرد را به تجربه دینی مشابهی که بودا در طول زندگی به دست آورده بود، رهنمون نماید؛ و آن مستلزم این است که متون مقدس نهایتاً تعطیل شوند. این دلالت، مهم‌ترین گواه در «ذن بودیسم»^{۱۵} می‌باشد که مدعی بنا شدن بر پایه «تفویض خاصی ورای متون مقدس» بوده و فقط بر آگاهی شخصی مستقیم بر (kensho) (مشاهده حقیقی فرد) یا روشنائی تأکید دارد.

مسیحیت

در طی دوران حیات عادی‌اش، عیسی ناصری، با اقتدار تورات شفاهی در یهودیت که بعضاً در «عهد جدید»^{۱۶} از آن «سنت آباء» تعبیر شده، به مخالفت برخاست و اقتدارش را به عنوان مفسر تورات مکتوب (قانون موسی) جایگزین آن نمود؛ اقتدار کسی که در قول و عمل، خواست الهی را در ظهور قریب الوقوع «پادشاهی خدا» علناً اعلام کرده بود. بنابراین، عیسی خود را به عنوان منبع نهایی سنت‌های جدیدی که برای پیدایش کلیسا یا اجتماع مسیحیان معتبر بود، معرفی نمود.

پس از عروج عیسی، موالیان نزدیکش، معنای زندگی، رنج و مرگش را در پرتو کتب مقدس یهودی فهمیدند: عیسی، «مسیح» (موعود) بود و وعده الهی را محقق ساخت. طبعاً کلیسا مسئولیت خلق و انتقال سنن مرتبط با قول و عمل عیسی مسیح را بر خود فرض می‌دانست. برای اجتماع مسیحی اولیه، این سنن منطبق‌ترین تفاسیر از تورات مکتوب تلقی می‌شد. آنها

تحت تأثیر تورات شفاهی «مسیحی شده» بودند. خصوصاً این paul و رسولان، شاهدان عینی حیات زمینی و رستاخیز عیسی مسیح بودند که نقشی اساسی در تفسیر و انتقال سنت‌ها ایفا کردند. همانند مشارکت مؤثری که کاتبان و خاخام‌های یهودی در نقل شفاهی تورات به خرج دادند. در این جا، سنت رسالتی معتبری ظهور کرد که ابتداء به صورت شفاهی منتقل شده بوده و سپس در اشکال ادبی متنوعی به نگارش درآمد و بالاخره توسط کلیسا به عنوان شریعت «عهد جدید» تدوین گردید. «عهد جدید» در کنار شریعت «عهد قدیم»^{۱۷} پدید آمد. در حالی که «پروتستانتیزم»^{۱۸} اعتبار برتری برای ترکیبی از عهد قدیم و جدید به عنوان مجموع «سنت رسالتی»، جدای از «سنت فرا رسالتی» قائل بود، «کاتولیسیسم»^{۱۹} بر استمرار سنن کلیسایی که به اعتقادشان اعتبار همسانی با سنت رسالتی تجسم یافته در کتاب مقدس داشت، اصرار می‌ورزید. برای کاتولیک‌ها هیچ گونه تخالف بنیادی بین کتاب مقدس و سنت کلیسایی متصور نبود و هر دو تجلیات یک چیز بودند که همانا «سنت رسالتی» بود.

جوهره کلیسای کاتولیک رومی در ویژگی نمادی‌اش به عنوان «سازمان رسمی رستگاری بخش» که در «سنت»، «مقدسات» و «کشیشی‌گری» تجسم می‌یافت، نهفته بود. کلیسا به منظور حضور دائمی عیسی مسیح در تاریخ بناگذارده شد و نظام پاپی بر طراحی ساده «پیتر»^{۲۰} مؤسس، به عنوان سنگ پی‌ساختمان کلیسا شکل گرفت. کاتولیک رومی مدعی جانشینی بلافصل اقتدار پاپی از «پیتر» به پاپ حاضر می‌باشد و این دعوی مشروعیت که به تبع فتوای پاپ به کلیه کشیشان کاتولیک رومی نیز تسری می‌یابد، عنصری حیاتی در پی‌ریزی «اقتدار کلیسایی» است. رسومات دینی مجرای عینی و ملموسی‌اند که از طریق آنها «فیض الهی» به مؤمن می‌رسد. گویاترین شاهد عینیت‌گرایی کاتولیک رومی در تفسیرش از «عشاء ربانی»^{۲۱} می‌باشد که به نظریه «استحاله» معروف شده و رسماً به عنوان دکترین مسیحیت در ۱۲۱۵ میلادی اعلان گردید. براساس تعلیمات کلیسایی، این «آموزه اقتدار» (Magisterium) کلیسا و پاپ می‌باشد که بر مشروعیت تفسیر کتاب مقدس و سنت صحه می‌گذارد. از قرون وسطی، عضویت در کلیسای کاتولیک به معنای گردن

نهادن به اقتدار پاپی بوده است و این در واقع مثال نوعی بارزی از «کاریزما»ی نهادینه شده‌ای می‌باشد که در طی قرون، توانائیش را به عنوان یک منبع اقتدار، در زندگی پیروانش حفظ کرده است.

«ارتدکس شرق» و «کاتولیک روم» در این امر که کلیسا صاحب «اقتدار الهی بی‌لغزش و خطا» است، کاملاً توافق دارند. اما ارتدکس شرق در این امر که کلیسایش عضو مصون از گناه و لغزش ندارد، با کاتولیک رومی هم عقیده نمی‌باشد. خصوصیت مسئله «مصونیت از گناه» در برداشت کلیسا از خودش نهفته است و نه در هر سازمان مستقری همچون تشکیلات پاپی کلیسای کاتولیک روم.

درک پروتستان از اقتدار، بر خلاف عینی‌گرایی مسیحیت قرون وسطی، کمابیش به سمت ذهنی‌گرایی تمایل دارد. اصلاح طلبی پروتستانی بر دو اصل اساسی که دارای اهمیت مکملی می‌باشند مبتنی است: «حقانیت ناشی از ایمان» و «اقتدار کتاب مقدس».

آن سؤالی که بیش از هر چیزی «مارتین لوتر»^{۲۲} را به خود مشغول می‌کرد، مسئله «رستگاری شناسی» (Soteriology) بود، در واقع او امکان طلب رستگاری شخصی و قطعیت تحقق آن را مطرح می‌کرد. طبق رأی «لوتر»، بشر به تنهایی و از طریق ایمان شخصی، به حقیقت دست یافته است و کلیسا با نهاد کشیشی، آیین‌های مقدس و سنت‌اش، نمی‌تواند به هیچ وسیله، رستگاری بشر را تضمین نماید. لذا «لوتر» آیین‌های مقدس را به دو مورد تقلیل داد: «غسل تعمید»^{۲۳} و «شام آخر» (Lords Supper).

در حالی که اثبات حقانیت به وسیله ایمان، پایه «مادی» (Materril) اصلاح طلبی لوتر را می‌ساخت، کتاب مقدس به تنهایی پایه «صوری» (Formal) آن به شمار می‌رفت. برای «لوتر» همچون «جان کالون»^{۲۴} در کار تفسیرش، کلام خاص کتاب مقدس را به عنوان کلام نازل شده از سوی خداوند پذیرفته باشد. «لوتر» بین متن کتاب مقدس (Bible) و کلماتی که خداوند توسط آن سخن گفته، تفاوت قائل می‌شد: کلمات انجیل چارچوب مسیحیت است. براین اساس «لوتر» از تفسیر تحت اللفظی آن حمایت نکرد و کلام خدا را در تمام اجزایش همسان نیافت، بلکه قسمت‌هایی از آن را در سطحی نازلتر ارزیابی نمود. نتیجه دو اصل اساسی اصلاح طلبی،

نظریه همگانی شدن وظیفه کشیشی تمامی پیروان بود: هر فرد برای خود یک کشیش است و لذا از طریق استماع پیام خدا در کلام انجیل بهره‌مند می‌شود. این تأکید بر وجدان شخصی، نوسازی گسترده‌ای در جریان اصلاح طلبی پدید آورد؛ اما در عین حال راهی برای تفاسیر کنترل نشده از انجیل گشوده شد؛ این امر، خود باعث تکثیر بی‌شمار مذاهب و فرقه‌های کوچکی گردید که توسط رهبران الهام شده با وجدان، هدایت می‌شدند. روند کناره‌گیری از نوع عینیت رای کاتولیک رومی به سمت ذهنی‌گرایی، شواهد بسیاری در اجتماعات پروتستانی فرقه‌گرا دارد. آنها بر اهمیت مطالعه انجیل، گزاردن نماز و تجربه شخصی رستگاری و قطعیت تحقق آن اصرار می‌ورزند. برای اعضاء چنین اجتماعی، نظریاتی درباره گناه، رستگاری و ایمان به عیسی مسیح یک واقعیت شخصی متصلب و زنده فرض می‌شود. یکی از بهترین نمونه‌های این تأکید پروتستانی، کار «جورج فاکس»^{۲۵}، بنیانگذار «جامعه دوستان» (Society of Friends) - که به عنوان فرقه «کویکر» (Quaker) نیز شناخته شده‌اند - می‌باشد. «فاکس» اجتماع مؤمنان بدون کشیش و مناسک آیینی را سازماندهی کرد. او معتقد بود که دین حقیقی تنها در کلیسا یا با کشیش‌ها محقق نمی‌شود، بلکه در تجربه شخصی‌ای که او تهذیب توسط «روح القدس» (Holy Spirit) می‌نامید، نیز قابل دستیابی است. منبع اقتدار نهایی برای او، تجربه شخصی روشنائی باطنی بود.

اسلام

برای مسلمانان، قرآن، در حکم نزول بلاواسطه پیام الهی به بشریت، توسط «محمد» ﷺ است، لذا این کتاب آسمانی منزل، عین کلام خداوند متعال (par excellence) می‌باشد. هنگامی که در میان مسلمانان بحث‌هایی درباره حقیقت قرآن در گرفت، گفته شد که در حقیقت آن هیچگاه نباید شک کرد و در این باب هرگز نباید پرسش نمود. قرآن را برخی از مسلمانان «حادث» (Created) می‌دانند، اما اکثریت آنان به حدوث تاریخی آن اعتقادی نداشته و مانند تورات نزد یهودیان، آن را «قدیم» و ازلی (The time prior) می‌شناسند و معتقدند که اگرچه قرآن به زبان عربی نازل شده لیکن در واقع انعکاسی از نمونه مثالی آسمانی‌اش می‌باشد. بنابراین قرآن «غیر حادث» بوده و به زمان و تاریخ

ویژه‌ای اختصاص ندارد. قرآن بلاشک منبع والای اقتدار برای «امت» (ummah) یا اجتماع مسلمین محسوب می‌شود.

اجتماع مسلمانان، همچنین، «حدیث» (hadith) - یا «سنت» به معنی ثبت اقوال و افعال - نبوی را به عنوان اقتدار هنجاری عقیده و رفتار خویش می‌شناسد. مسلمانان در عین حالی که او (حضرت محمد ﷺ) را به عنوان «ناجی» (Savior) به مفهوم مسیحی آن نمی‌شناسند، در این باور راسخ‌اند که «محمد» ﷺ قبل از دریافت وحی، مشمول هدایت الهی بوده است. او پیامبر و فرستاده خدا، انسان کامل و الگوی مثالی و راهنمای معنوی بشریت است. نزد مسلمانان هر آنچه محمد ﷺ در طول حیاتش گفته و عمل کرده، شایسته مطالعه و تقلید است.

سنت دیگری که نزد مسلمانان اصولی (سنی‌ها Sunnis) معتبر قلمداد می‌شود، احادیث منقول از چهار خلیفه اول است. محمد ﷺ در سال‌های آخر حیاتش، زمانی که در مدینه بود، تلاش نمود تا یک اجتماع دینی براساس اصول اسلامی بنا نهد؛ این آرمان پس از وفاتش، توسط چهار جانشین، بلافصل که به عنوان «حاکمان آرمانی» شناخته می‌شوند، تحقق یافت، لذا، اجتماع مسلمین، نیازمند قوانین تفصیلی برای ساماندهی به حیات اجتماعی و زندگی فردی اعضایش بود. این مقررات زندگی که «شریعت» (shariah) یا قانون اسلامی خوانده می‌شود، بر پایه تفسیر «قرآن» و «احادیث» منقول از محمد ﷺ و چهار خلیفه نخستین که متابعت او نمودند، شکل گرفته است.

«خلیفه» (chaliph) در رأس اجتماع، لزوماً شأن امامت یا اجتهادی نداشت و وظیفه‌اش تشریح یا تفسیر ایمان نبود؛ بلکه به عنوان حافظ نظم عمومی خدمت می‌کرد. مسئولیت تفسیر قرآن و حدیث و به کارگرفتن آن در حیات عملی اجتماع، بر عهده «علماء» (ulana) گذارده شده بود. آنها همگی مجتهد نبودند و ادعای اجتهاد نیز نداشتند، لیکن به سبب تبحرشان در قرآن و حدیث، نقش مهمی مشابه خاخام‌های یهودی را پذیرفته بودند.

در حالیکه مسلمانان اهل سنت احادیث مربوط به سه خلیفه اول را به عنوان یکی از منابع اقتدار در اسلام قلمداد می‌کردند، شیعیان به دلیل اینکه آنها را غاصبان

نامشروع خلافت می‌دانستند، آن را رد می‌نمودند و به جای آن «علی» علیه السلام پسر عم و داماد پیامبر را به عنوان اولین خلیفه و به تعبیر بهتر، اولین «امام» (imam) می‌شناختند. آنچه که در بُن ادعای شیعه نهفته، این اعتقاد است که «قرّه» (Charisma) شخصی محمد صلی الله علیه و آله که از ناحیه خدا بدو رسیده، در «اهل بیت» (Family) او نسل اندر نسل انتقال یافته است. این نگرش تفاوت بارزی با رأی اهل سنت داشت، که معتقدند: قرّه محمد صلی الله علیه و آله از طریق «نهاد خلافت» قطع نظر از اینکه چه کسی آنرا تصاحب کند، منتقل می‌گردد. در حالی که اهل سنت به اصل «قرّه نهادی» پای‌بند بودند، شیعیان ضمن رد آن، بر «قرّه موروثی» تاکید می‌کردند. بر همین اساس، شیعه احادیث منقول از دوازده امام را به جای احادیث سه خلیفه اول قرار داد.

درست در نقطه مقابل خلیفه، که به رای شیعه فاقد «اقتدار مشروع» بود، «امام» صاحب اقتدار قرار داشت که به تفسیر «حقیقت» (haqiqah) یا کشف اسرار باطن که در ظاهر قرآن و حدیث نامکشوف‌اند، می‌پرداخت. او به واسطه موهبتی الهی و از طریق زنجیره انتقال بی‌واسطه، مجموعه کاملی از عرفان و شهود باطنی را از محمد صلی الله علیه و آله دریافت می‌کرد؛ لذا، اقتدارش از طریق یک قدرت غیر قابل انکار سیاسی - دینی حمایت می‌شد. او کسی است که جامعه را با رحمت و عدالت اداره می‌کند و در همان حال، قوانین اسلامی و معانی باطنی آن را نیز تفسیر می‌نماید. طبعاً شیعه راغب است که اقتدار نهایی در اسلام، در ید امام باشد. طبق عقیده آنان، آخرین و دوازدهمین امام، که امام «غایب» (hidden) می‌شود، از دنیا نرفته است؛ بلکه در «غیبت» (Concealment) کبری بسر می‌برد؛ و معتقدند همانطور که وعده شده، روزی به عنوان «مهدی منتظر» (Expected one) از غیب ظهور خواهد کرد. اما تا زمان آمدن او، گروهی از خداشناسان فقیه (Lawer Theological) که «مجتهد» (mujtahid) نامیده می‌شوند، اجرای یک اقتدار همه جانبه در امور دینی و قانونی را بر عهده می‌گیرند.

تنش میان اقتدار «دینی» و «عرفی»

گرچه ممکن است تنش میان اقتدار «دینی» (Religiose) و «عرفی» (Seculare) در فرهنگ‌های ابتدایی و باستانی وجود داشته، لیکن شدیدترین وجه آن

پس از ظهور ادیان گذشته مشاهده شده است. این کشمکش در شرایط فرهنگی و تاریخی خاصی، بر سر اصول رقابت برانگیزی که هر کدام مدعی تفوق عالمی بر آن بودند، رخ می‌داد. اسلام ندرتاً تنش‌هایی مشابه آنچه که میان کلیسا و دولت در قرون میانه غرب مسیحی وجود داشته را تجربه کرده است. چرا که اجتماع مسلمین، بر بنیاد «حکومت الهی» (Theoracy) شکل گرفته و هیچگاه دارای یک سازمان کلیسایی جداگانه و به غایت قدرتمندی که بتواند با اقتدارهای عرفی درگیر شود، نبوده است.

بودیسم نیز به دلایل دیگر هیچگاه چنین کشمکشی را به خود ندیده است. در حالیکه در استقرار یک دولت الهی، «تبت» (tibet) کامیاب بوده است، در بسیاری از دیگر کشورهای آسیایی، در یک موقعیت دفاعی رو در رو با نهادهای بومی پادشاهی مقدس و ایدئولوژی‌اش قرار داشته است. اجتماع بودایی هرگز توسط پادشاه یا حتی تحت سرپرستی غیر مستقیم هیچ دولتی، رهبری نشده است؛ از این رو، نسبت به وسوسه جلب حمایت از سوی اقتدارهای عرفی، بی‌تفاوت بوده است. در این ارتباط ممکن است جالب باشد که بودیسم به نظریه رابطه درونی صلح جویانه میان دولت و اجتماع‌اش قائل است: آرمان «کاک راوارتین» (cakravartin) - پادشاه جهانی عادل. در حالیکه «بودا» به عنوان پادشاه عالمی در عرصه معنوی شناخته می‌شد و کسی بود که چرخ «دارما» را به حرکت در می‌آورد؛ از «کاک راوارتین» با طبیعت سیاسی، چنین انتظار می‌رفت که به عنوان پادشاه دنیوی، چرخ دیگر «دارما» را در قلمرو عرفی به راه اندازد. اجتماع بودایی، «آشوکا»^۶، سومین امپراطوری پادشاهی «ماؤریا» (mauryan) را به عنوان مصداق آرمان «کاک راوارتین» پذیرفت او (امپراطور) به بودیسم گروید و در عین حمایت از اجتماع بودایی، مبلغینی را به خارج اعزام می‌نمود و بر طبق قوانین «دارما» بر مردم حکومت می‌کرد. از نظر بودایی‌ها، دو چرخ دارما، یکی در عرصه معنوی و دیگری در قلمرو عرفی، بایستی دست به دست هم دهند. این نظریه، نوعی اندیشه «قیصریایی» (Ceasropapism) است که تأثیرات پایداری را در کشورهای آسیایی بر جای گذارده است.

کلیسای مسیحی در قرون اولیه‌اش، جاه‌طلبی

ایستادن در مقابل اقتدار امپراطوری روم را نداشت؛ بلکه، تنها نجات از آزار و شکنجه را آرزو می‌کرد. این موقعیت بعدها، با ایمان آوردن «کنستانتین» (Constantine) در سدهٔ چهارم و بسط و تقویت مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراطوری روم دگرگون شد. آنچه که در پهنهٔ مناسبات کلیسا - دولت ظهور کرد، مبتنی بر اندیشه «قیصرپایی» بود. امپراطوران «بیزانتی»^{۲۷}، کلیسای امپراطوری شرقی را به یک کلیسای دولتی با وابستگی شدید به حکومت بدل کردند. این امپراطوران مدعی حق کنترل بر کلیسا بودند و در هر کشمکش که در کلیسا بروز می‌کرد، دخالت می‌کردند. اسقف اعظم «کنستانتینوپل»^{۲۸} نیز این ادعا را گردن نهاده بود.

در امپراطوری غربی، وضعیت متفاوت بود. تمامی قدرت مؤثر امپراطوری به تدریج در طی دورهٔ قرون وسطی کاهش یافت و این خود باعث ظهور «پاپ»ها به عنوان حاکمان «دنیوی» (Temporal) روم و نواحی‌اش گردید. به علاوه آنها سرسپردگی گذشته‌اشان را نسبت به امپراطوران بیزانتی ترک گفته و پیمان جدیدی را با پادشاهان فرانک به امضاء رسانده بودند. اوج این مصالحه، نامهٔ «پاپ - فرانک» در زمان تاج‌گذاری «لئوی سوم» (Leo III) شارلمانی به عنوان امپراطور روم در سال ۸۰۰ م. رخ داد. چرا که لئو، سنتی را بنا گذارد که در طول قرون وسطی از آن پیروی شد: تاج‌گذاری توسط پاپ برای امپراطور شدن، ضروری و واجب است؛ بنابراین، همو بود که تخم این اندیشه را کاشت، که امپراطوری هدیه‌ای اعطاء شده از سوی دستگاه پاپی است.

پذیرفتن تقدس سازمان پادشاهی همانند دستگاه پاپی، اندیشه‌ای بود که توسط متون «عهد عتیق» نیز حمایت می‌شد. براساس این متون، پادشاهان، فرمانروایان «تدهین شده» و وزیران، خداوند تلقی می‌گردیدند و به عنوان جانشینان مسیح، سلام داده می‌شدند. به همین خاطر آنان خواهان قدرت فائده در هر دو قلمرو مادی و معنوی بودند. این وضع به زودی برای پادشاهان در سراسر اروپا، در انتخاب اسقف‌ها رایج گردید. ایشان (پادشاهان) ضمن اعطای املاک وسیعی به آنان (اسقف‌ها)، آنها را با حلقه و عصای پیشوایی معنوی که نمادی از کلیسای اسقفی به شمار می‌رفت، منصوب می‌کردند. این کار فواید بسیاری برای

پادشاه در برداشت در عین حالی که انحرافی جدی از سنت مقدس کلیسا محسوب می‌شد.

میزان قدرت امپراطوری را با تشریح حادثه‌ای که در ۱۴۰۶ م. رخ داد، می‌توان حدس زد: هنگامی که «هنری سوم» آلمانی، برای تاج‌گذاری امپراطوری‌اش به روم رسید، با سه نامزد رقیب برای اشغال منصب پاپی مواجه گردید که هر یک مستقلاً مدعی حق پاپی بودند. او بیانیهٔ آمرانه‌ای صادر کرد: هر سه نفر را برکنار نمود و منتخب خود را منصوب کرد. در مورد «هنری» چنین به نظر می‌رسد که او همچنان که حق نصب اسقفی برای روم را در اختیار داشت، برای دیگر نواحی تحت قلمرواش نیز از این حق استفاده می‌کرده و به عنوان جانشین خدا، به خوبی از وظیفه‌اش نسبت به تعیین مناسب‌ترین فرد موجود برای تصدی چنین سمت مهمی آگاه بوده است.

کشاکش بین «حکومت الهی پاپی» و «حکومت الهی امپراطوری»، لاجرم در ۱۰۷۳ م، زمانی که «هیلدبراند» (hildebrand) پاپ «گریگوری هفتم» گردید و بر استقلال کلیسایی و در واقع خودمختاری‌اش اصرار ورزید، بالا گرفت. در این زمان قدرت امپراطوری در ید «هنری ششم» بود. «هنری» نمی‌توانست حق انتصاب اسقف‌ها را بدون فراموش کردن آرزوی سیطره ساختن آلمان تحت یک موناشری متحد، از دست بدهد و «گریگوری» نیز نمی‌خواست به ادعاهای امپراطوری در مورد حق نصب اسقف‌ها تن در دهد. پاپ بزرگ روم از این حمایت می‌کرد که او به عنوان جانشین خدا، دارای اقتداری بلاواسطه - نه فقط معنوی بلکه سیاسی نیز - بر همهٔ افراد و تمامی اموراتشان در christianum corpus^{۲۹} می‌باشد. او در ۱۰۷۵ م. نوشته است که پاپ حتی می‌تواند امپراطور را عزل نماید؛ لذا، «هنری» ناچار شد اسقفی از میلان انتخاب کرده و موقعیت وی را از طریق گماردن مشاوران از میان اسقف‌های آلمانی که «گریگوری» به سوءاستفاده‌های کلان از اقتدار پاپی متهم می‌کردند، تحکیم نمود. گریگوری نیز در ۱۰۷۶ م. طی فرمانی که در آن هنری را تکفیر کرده بود، عکس العمل نشان داد و تأییدش را از اقتدار امپراطوری برداشت. در عین حال باید اذعان نمود که تاریخ ادیان به ندرت شاهد کشمکش عریان و مستقیم میان اقتدارهای دینی و عرفی بوده است. ■■■

فهرست منابع و مآخذ

□ درباره «اقتدار کتاب مقدس در دوره مدرن» مواد خام مفیدی در کار «رید» وجود دارد. نگاه کنید به:

Reid, J.R.S. (1957), *The Authority of scripture: A studt of Reformation & Post Reformation Understanding of Bible*, London.

و همچنین نگاه کنید به:

Tavard, G.H. (1959), *Holy Writ or Holy Church: the Crisis of the Protestant Reformation*, London.

□ در ارتباط با «اقتدار در ارتدکس شرقی» نگاه کنید به:

Florousky, G. (1972), *Bible, Church, Tradition: An Eastem Orthodox*, View Belmont, Mass.

□ درباره «مناسبات گوناگون کلیسا و دولت» یک مطالعه مقایسه‌ای و نوع شناسانه بوسیله «جواشیم واخ» ارائه گردیده است. نگاه کنید به:

Wach, J. (1944-1962), *Sociology of Religion*, Chicago.

□ یک کار الگو درباره مواجهات «اقتدار پاپی» و «اقتدار عرفی» در قرون وسطی، توسط «والتر اولمان» انجام شده است. نگاه کنید به:

Ullmann, W. (1962), *The Growth of Papal Government in the Middle Ages* (2d ed), London.

□ منابع نخستین مرتبط با این موضوع بشکل ماهرانه‌ای توسط «برایان تیزنی» گردآوری شده است. نگاه کنید به:

Tierney, B. (1964), *The Crisis of Church & State (1050-1300)*, Engle Wood cliffs.

۱- عنوان این مقاله در «دائرة المعارف دین»، «اقتدار» (Authority) می‌باشد که در جلد دوم این مجموعه به قلم آقای Manabu Waida تحریر شده است. لیکن از آنجا که نقطه تمرکز محرز، بررسی موضوع اقتدار در ادیان بوده - به تبع موضوع محوری دائرة المعارف - لذا در ترجمه آن، عنوان «اقتدار دینی» انتخاب شد تا خواننده جستجوگر را به نحو دقیق‌تری به موضوع مقاله که مستقلاً انتشار می‌یابد، رهنمون نماید.

۲- Mircea Eliade (1907-1986) «الیاده» رومانیایی الاصل است و تحقیقات وسیعی در دین شناسی، قوم شناسی و اساطیر دارد و مطالعات فشرده‌تری نیز در ادیان هند داشته است. جهت کسب اطلاعات بیشتر راجع به این متفکر، نگاه کنید به: خرمشاهی، بهاء‌الدین، دین پژوهی (ج ۱) تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

۳- Bronislaw Malinowski (1884-1942) «مالینوفسکی» مردم شناس شهیر لهستانی است که به مطالعه میدانی در میان قبائل ابتدایی

□ درباره «اقتدار و اسطوره» در جوامع ما قبل مدرن نگاه کنید

به:

Eliade, M. (1963), *Myth & Reality*, New York.

این کتاب حاوی مآخذ شناسی کاملی است.

□ «برانیسلاو مالینوفسکی» برای توضیح ماهیت اقتدار و کارکرد اسطوره در جوامع ابتدایی بر پایه مطالعات میدانی‌اش در میان جزایر «تروبریانده» در گینه نو تلاش خوبی را ارائه کرده است. نگاه کنید به:

Malinowski, B. (1926), *My thin Primitive*, New York.

این کتاب در اثر دیگر وی به نام «جادو، علم و دین» تجدید چاپ شده است. نگاه کنید به:

Malinowski, B. (1948), *Magic Science & Religion*, New York.

□ بهترین کتاب مستقل درباره موضوع «اقتدار امپراطوری در خاور نزدیک باستانی» نگاه کنید به:

Frankfort, H. (1948) *Kingship & the Gods*, chicago.

□ هشتمین کنگره جهانی تاریخ ادیان در بهار ۱۹۵۵ م. در رم تشکیل و به بحث درباره موضوع «پادشاهی» پرداخت. نتایج کار این کنگره بنام «پادشاهی مقدس» به چاپ رسیده است. نگاه کنید به:

The Sacral Kingship, (Leiden, 1959).

□ درباره اقتدار امپراطوری در چین و ژاپن باستان نگاه کنید به:

Smithe, D.H. (1957), *Divine Kingship in Ancient China*.

□ درباره ساخت اقتدار در اجتماع بودایی، بحث جالبی وجود دارد. نگاه کنید به:

Dult, S. (1957), *The Buddha & five After - centuries*

London.

□ «منابع اقتدار در اسلام» بحث موجزی است در کار «هامیلتون» که هنوز بهترین دیپاچه در این موضوع است. نگاه کنید به:

Gibb, H. A.R. (1961), *Mahammedanism* 2d rev, New York.

□ «ریشه‌ها و توسعه ساخت اقتدار در کلیسای مسیحی اولیه» کاریست استادانه توسط «کامپنهاوزن». نگاه کنید به:

Campenhausen, H. V. (1953), *Kirchliches Amt und geistliche Vollmacht*, Tubingen.

این کتاب توسط «بیکر» به انگلیسی ترجمه شده است. نگاه کنید به:

Baker, G.A. (1969), *Ecclesiastical Authority & Spiritual Power in the Church of First three centuries*, stanford, Calif.

میلانزی در استرالیا همت گماشت. او را بنیانگذار مکتب «کارکردگرایی» نیز می‌شناسند.

۴ - mesopotamia اصطلاحی رایج برای تمدن‌های واقع در «بین النهرین» - عراق کنونی - می‌باشد.

۵ - brahman بالاترین طبقه اجتماعی - دینی در نظام کاستی هند محسوب می‌شوند. وظیفه اصلی برهمنان مطالعه و تعلیم «وداها» و اجرای مراسم دینی است.

۶ - veda از ریشه سانسکریت و به معنی «آگاهی الهی» (Divine Knowledge) است. وداها مقدس‌ترین کتب آیین هندوست که حاوی سرودهای ثنایی به زبان سانسکریت کهن می‌باشند. قدیمی‌ترین آنها به ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد.

۷ - horus از خدایان اسطوره‌ای مصر باستان و فرزند osiris خدای خدایان و همسرش isis می‌باشد. او به عنوان خدای خوشبخت کسی است که انتقام خون پدر را از برادر او set خدای تاریکی و شیطان گرفت. مصریان باستان براساس اعتقاد «شاه - خدایی» پادشاه حی را «اوروس» می‌خواندند.

۸ - osiris بزرگترین خدای مصر باستان است که در متون اسطوره‌ای مقدس او را به نام‌های «پادشاه جاودانی»، «حاکم ازلی»، «خدای خدایان»، «پادشاه پادشاهان» و «حاکم جهان» نامیده‌اند. مصریان او را «بشر - خدایی» تصور می‌کردند که توسط برادرش set کشته شد و پس از به خاکسپاری، مجدداً زنده شد و به آسمان رفت و حکومت جاودانه خود را در آسمان برپا نمود. مصریان براساس همین اسطوره «اوسیریز» را خدای مرگ و حاکم دنیای پس از مرگ می‌شناسند. بر همین اساس آنان، پادشاهان مرده را بدین نام می‌خوانند.

۹ - marduk خداوند نگهدارنده و حامی بابل بود. «ماردوک» در معابد سومری‌ها جایی نداشت، لیکن با غلبه سیاسی بابل، در سرزمین سومر نیز مورد پرستش قرار گرفت.

۱۰ - yin & yang در آیین «تانو» و دین عمومی چین، اعتقاد به وجود دو اصل، دو روح یا دو پرند وجود دارد که بین آنها نزاع درگیر است و آنها پاسخگوی جهان و نوع بشرند. yang مذکر است و تجلیات آن، نور، حرارت، آسمان، فعالیت، مثبت‌گرایی، تولید، سرور و حیات است. در حالیکه yin به عنوان اصل مؤنث، بیانگر زمین، سردی، تاریکی، انفعال، منفی‌گرایی و سیاهی همراه با مصیبت و مرگ است. تعداد زیادی از ارواح خیز که shen خوانده می‌شوند در yang اختلاط می‌یابند و متقابلاً yin با ارواح شیطانی پیوند دارد. در حالیکه خدایان همه shen هستند. بشر ترکیبی از shen و Kewi می‌باشد که هنگام مرگ جزء اول به آسمان و جزء ثانی او به زمین فرو می‌رود.

۱۱ - Gautama Buddha (563-483 B.C) «گوتاما بودا» در شمال

هند به دنیا آمد و آیین بودایی را بر پایه اصول فلسفی و اخلاقی بنیاد گذارد. این آیین بیش از اینکه یک دین باشد یک نظام فلسفی - اخلاقی فاقد خداست و بیش از اینکه یک اندیشه فلسفی صرف باشد، روش زندگی است. آیین بودا در آغاز با آیین «برهمایی» شباهت‌های زیاد و ارتباط نزدیکی داشت؛ با این تفاوت که ظاهرپردازی در آن کمتر است و بر ترک نفس و ترحم به هم نوعان تأکید بیشتری دارد.

۱۲ - dharma از ریشه سانسکریت و به معنی واجب‌الاطاعه (Obligatory) می‌باشد و غیر از عنوانی برای تعالیم رسمی آیین «بودا» قوانین دینی و قواعد رفتار حیات چهارگانه «برهمایی» را نیز بدین نام می‌شناسند.

۱۳ - vinatana از ریشه سانسکریت و به معنی نظم (Discipline) می‌باشد و «وینایانا» یکی از اجزای اصلی متون مقدس «پالی» pali بودایی است که در آن قواعد و دستوراتی برای رفتار روحانیون بودایی آمده است.

۱۴ - mahayana از ریشه سانسکریت و به معنی انتقال دهنده کبیر یا ابزار انتقال به آسمان است و در نقطه مقابل theravada hinayana به معنای انتقال دهنده صغیر قرار می‌گیرد. «ماهایانا» یک باز متون مقدس شاخه‌ای از بودیسم است که در تبت، چین، کره، ژاپن و برخی مناطق دیگر نفوذ دارد. این شاخه از بودیسم در نفوذ به مناطق جدید، تحت تأثیر برخی از عقاید ادیان محلی و خدایان آنها قرار گرفته و سادگی و خلوص اولیه خود را از دست داده است.

۱۵ - Zen Buddhism یکی از فرقه‌ها و آیین‌های منشعب شده از «ماهایانا»ی بودایی است که در ژاپن قدرت گرفت و در هند نشأت یافت و در مناطقی از چین گسترش پیدا کرد. پیروان «ذن» در جستجوی بینشی نهایی اند که در عالم «نیروانا» (nyrvana) نصیب بودا گردید.

آنها معتقدند کوشش فکری، کارهای نیک و اجرای اعمال دینی به خودی خود، ارزشی نداشته و بعضاً مانع رستگاری نیز می‌باشند. در حالیکه رستگاری واقعی را باید با تأملات درونی و تمرینات فیزیکی سخت بدنی بدست آورد.

۱۶ - New Testament آن قسمت از کتاب مقدس را گویند که مورد قبول مسیحیان است و شامل ۲۷ کتاب یا رساله مربوط به قدیمی‌ترین ادوار مسیحیت می‌باشد. این کتاب‌ها همگی به زبان یونانی قدیم و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و توسط افراد متفاوتی نگاشته شده است. هیچیک از این رساله‌ها، وحی مستقیم، شناخته نمی‌شوند و بعضاً در اعتبار و سندیت برخی از آنها، در میان مسیحیان اختلاف است.

۱۷ - Old Testament به معنی میثاق خدا - یهوه jehovah - یا

یهودیان است و کتابی است مشتمل بر شریعت موسی، مطالب تاریخی، پیش‌گویی‌ها، اشعار و نوشته‌های دیگر یهودیان که بین سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۰۰ ق.م نگاشته شده است. عهد عتیق شامل سه بخش جداگانه بنام «تورات یا شریعت»، «انبیاء» و «مکتوبات مقدس» است.

۱۸. Protestantism عنوان نهضتی دینی در عالم مسیحیت است که در قرن ۱۶ میلادی با هدف اصلاح دینی آغاز گردید. معروف‌ترین شاخه‌های آیین پروتستان را چنین معرفی کرده‌اند: «لوتریانیسم» (Lutherianism)، «کالونیسیم» (Calvanism) «انگلیکانیسیم» (Anglicanism) «پرسبیتریانیسم» (Presbytererianism) «مستدیسیم» (Methodism) «ادونیسیم» (Adonism).

۱۹. Catholicism از ریشه یونانی به معنی کلی و عمومی است و اصطلاحاً به کلیسای عام اطلاق می‌شود. بعلاوه کلیه کلیساهایی که از کلیسای قدیم اعلام انشعاب نکرده‌اند، تحت این نام شناخته می‌شوند. پس از واقعه شقاق شرقی و غربی در کلیسای روم، کلیسای شرقی خود را در مقابل کلیسای غربی، «ارتدکس» (Ortodox) به معنی اصولی و سنتی نامید. «کاتولیسیم» پس از جریان اصلاح دینی، معنی خاص‌تری یافت و تنها به مسیحیان پیرو اسقف رم (پاپ) و به آنها که به شعائر لاتینی و شرقی عمل می‌کنند، اطلاق گردید.

۲۰. Peter «پتر» یا «پطرس» از حواریون عیسی مسیح است که در قرن دوم میلادی از انطاکیه به رم رفت و اداره کلیسای محلی آنجا را به عهده گرفت. کاتولیک‌های رومی معتقدند که چون اسقف رم (پاپ) جانشین پطرس است، لذا پاپ عالی‌ترین مقام دینی محسوب می‌شود این رای به نظریه «تفوق پطرسی» معروف است.

۲۱. Eucharist رایج‌ترین عبادت و تشریفاتی‌ترین آیین مسیحی است. این مراسم اول بار توسط شخص حضرت مسیح در شام عید پاک «فصح» - در همان شبی که یهودا به او خیانت کرد - انجام گرفت. مسیحیان جهان نیز این مراسم را با نان و شراب متبرک و با ترتیبات و آداب خاصی همه ساله بجای می‌آورند.

۲۲. Martin Luther (1483-1546) مصلح دینی آلمانی است که نهضت «پروتستانتیزم» با نظریات انتقادی وی از عقاید دینی رایج آن زمان آغاز گردید. «مارتین لوتر» در حین ادامه تحصیلات دانشگاهی تا پایه دکتری، در دستگاه کلیسای کاتولیکی نیز به مقامات بالایی دست یافت. او بالاخره علم مخالفت خود را با فساد و اختناق حاکم بر دستگاه کلیسایی بلند کرد و به همین سبب توسط پاپ به عنوان مرتد، تکفیر گردید.

۲۳. baptism یکی از شعائر هفتگانه کلیسای مسیحی است که تمام اجزاء و اعمال آن، توسط عیسی مسیح عملاً اجرا گردیده است و آن مراسمی است که طی آن امکان «درآمدن» به کیش مسیحی فراهم

می‌آید. این مراسم از قرن پنجم به بعد در مورد تمامی کودکان تازه به دنیا آمده اجرا شده است. در مقابل کسانی که به انجام این شعائر در کودکی و توسط والدین تعمیدی معتقدند، «بابتیست»‌ها قرار دارند که غسل تعمید را در بزرگسالی و هنگامیکه ایمان راسخی در فرد پدید آمد، جایز می‌شمارند. این کار بوسیله ریختن آب (ترجیحاً آب مقدس) بر سر فرد تعمید شونده در حالیکه کلمات «پدر، پسر و روح القدس» را بر زبان جاری می‌سازند، انجام می‌گیرد. مسیحیان معتقدند که با تطهیر روح از طریق حقیقت (آب)، طبیعت اخلاقی فرد تعالی می‌یابد.

۲۴. John Calvin (1509-1564) پروتستان فرانسوی و مؤلف مجموعه مباحث کلامی است که پس از وی به عنوان «کالونیسیم» (calvanism) معروف گردید. کالون را به عنوان یک اصلاح طلب، هم‌شان «لوتر» می‌شناسند. سازمان کلیسایی که او بنیان گذارد، به نام «پرسبیتریان» (Presbyterian) هنوز در سوئیس و اسکاتلند و بعضی از کشورهای دیگر هوادارانی دارد. نظریات و آرای وی را مهمترین منبع الهیات اصلاح طلبانه دینی دانسته‌اند.

George Fox (1624-1691) ۲۵

۲۶. asoka - امپراطور بزرگ هند (۲۵۵ - ۲۳۷ ق.م) از سلسله «ماوماریا» می‌باشد. کشور وی شامل قسمت اعظم هندوستان و افغانستان می‌شد. وی در ۲۵۷ ق.م به کیش بودایی گروید و علت عمده شهرت وی کوششی بود که در ترویج آن آیین بخرج داد.

۲۷. Bizantine امپراطوری روم شرقی یا امپراطوری «بیزانس» که از تجزیه امپراطوری روم در سال ۳۹۵ میلادی پدید آمد و نامش را از شهر بیزانس گرفت. این امپراطوری علیرغم حملات فراوان از سوی اقوام مختلف و همچنین وجود ادیان گوناگون در آن، نیروی شگفت‌آوری در تجدید حیات و حفظ بقای خود داشت و هم زمان با بروز پریشانی و آشفتگی در امپراطوری غربی، تمدن و فرهنگ مختلط یونانی و رومی را که از فرهنگ شرقی نیز متأثر بود، بخوبی حفظ کرد. اما بالاخره هنگامی رسید که قلمرو امپراطوری روم شرقی به همین شهر (قسطنطنیه) محدود گردید.

۲۸. Constantinople «کنستانتینوپل» یا «قسطنطنیه» همان شهری است که در سال ۳۳۰ میلادی به امر امپراطور «کنستانتین اول» در محل شهر قدیمی «بیزانس» (bizans) یا «بوزانتیون» (buzantion) بنا گردید.

۲۹. - به معنی جسد مسیح یا «عید جسد» است و مراسمی است که توسط کلیسای کاتولیک رومی در پنجشنبه یا یکشنبه بعد از «عید تثلیث» برای یادآوری وضع آیین قربانی برپا می‌شود.